

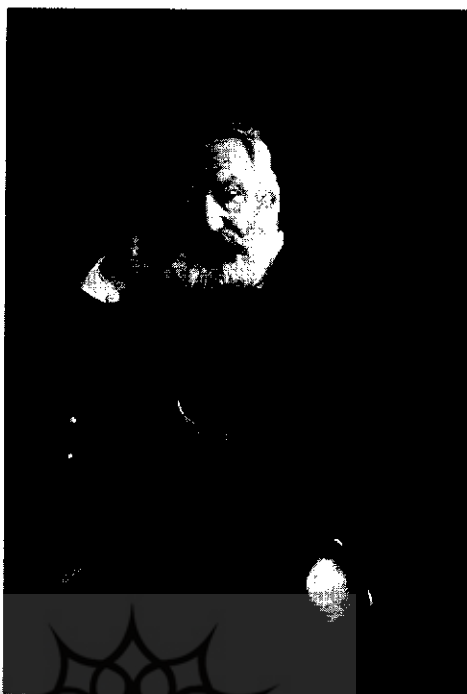
پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

# شعر جهان

- تاپلئون سوم و ویکتور هوگو / دکتر هوشنگ کاوسی
- دعوت محمد (ص) / رایٹر ماریا ریلکه / دکتر شرفالدین خراسانی
- دو شعر از فدریکو گارسیا لورکا / خسرو ناقد
- سه شعر از اوسیب ماندلشتام / احمد پوری

شارل لویی ناپولئون بناپارت، سومین پسر لویی بناپارت (برادر ناپولئون I) و اورتانس دوبوآرنه، (دختری که امپراتریس ژوزفین از شوهر پیشینش داشت) است.

او چون «کنگره وین» را که پس از استعفای ناپولئون و تبعید او به جزیره سنت هلن تشکیل شد و سلطنت فرانسه را به بوربون‌ها بازگرداند، و تصمیماتش را نادرست میدانست. عاقبت پس از انقلاب ۱۸۴۸، که منجر به سقوط لویی فیلیپ و سلطنت او گردید؛ و حکومت جمهوری اعلام شد. سه کاندیدا مورد نظر بودند: آلفونس دولامارتین - شاعر و مورخ، لویی بلان، سوسیالیست، و پرنس لویی بناپارت - با خاطرات خوشی که فرانسویان، به ویژه، وابستگان بورژوازی از ناپولئون اول داشتند به برادرزاده او رأی دادند و در ۱۰ دسامبر ۱۸۴۸ او به عنوان نخستین رئیس جمهوری فرانسه منصوب شد - پس از مدتی او به پارلمان پیام فرستاد که به مدت سالهای ریاست جمهوری افزوده شود - پارلمان لایحه را مردود شمرد و از جمله مخالفان سرسخت، دوست پیشین او ویکتور هوگو بود... پس از این اختلاف که از سوی اکثریت نمایندگان عنوان شد، رئیس جمهوری در ۲ دسامبر ۱۸۵۱ مجلس نمایندگان را منحل اعلام داشت و دست به کودتایی خونین زد. چون گروهی از مخالفان، از جمله هوگو، سعی کردند مردم پاریس را علیه او بشورانند، امر به دستگیری آنان داده شد، ویکتور هوگو شبانه، با یک گذرنامه جعلی، در لباس یک کارگر چاپخانه، به بلژیک گریخت و در آنجاست که او «ناپولئون



● ویکتور هوگو

حقیر» را نوشت - حکومت سلطنتی بلژیک که حکومت کودتا و شخص ناپولئون که خود را امپراتور فرانسویان اعلام داشته بود، به رسمیت می‌شناخت. به هوگو توصیه کرد که اگر می‌خواهد دشمنی‌اش را با حکومت فرانسه ادامه دهد و این کار او مخالف با حسن همجواری است پس بلژیک را ترک گوید - هوگو ناچار به جزایر آنگلو نورماند، متعلق به انگلستان، در دریای مانش پناه برد... نخست به جزیره گرنزی، سپس به جزیره جرسی. در ۱۹ سالی که هوگو در این جزیره ماند. علاوه بر نوشتن رمان - از جمله بی‌نویان - و سرودن شعر، کوتاهی نکرد، و اختلاف را با حکومت ناپولئون سوم همچنان ادامه داد. هشت سال بعد از کودتا در ۱۸۵۹، ناپولئون فرمان عفو عمومی صادر کرد و روزنامه‌ها نوشتند که نویسنده و شاعر بزرگ ویکتور هوگو به وطنش باز می‌گردد - او از جایگاه تبعیدی‌اش چنین پاسخ داد: «مسلم است که به وطن باز می‌گردم، نه تنها، همراه با آزادی...» و او بازنگشت تا ۱۸۷۰ پس از سقوط ناپولئون سوم.

اگر عادلانه دآوری شود، چنانچه عده‌ای از تاریخ‌نویسان فرانسه چنین کرده‌اند. ویکتور هوگو به خاطر آزادی خواه بودنش مخالف هرگونه کودتا و حکومت مطلقه بود و سرزنشی به او نسبت. اگر چه ناسزاترین ناسزاهای را در کتاب «ناپولئون حقیر» نوشت. در مقابل، ناپولئون هرگز نه شفاهی نه کتبی، به توهین‌های هوگو واکنشی نشان نداد. فقط هنگامی که کتاب ناپولئون صغیر - یا بهتر حقیر - را به او نشان دادند با خنده گفت: این را «هوگوی کبیر درباره من صغیر نوشته

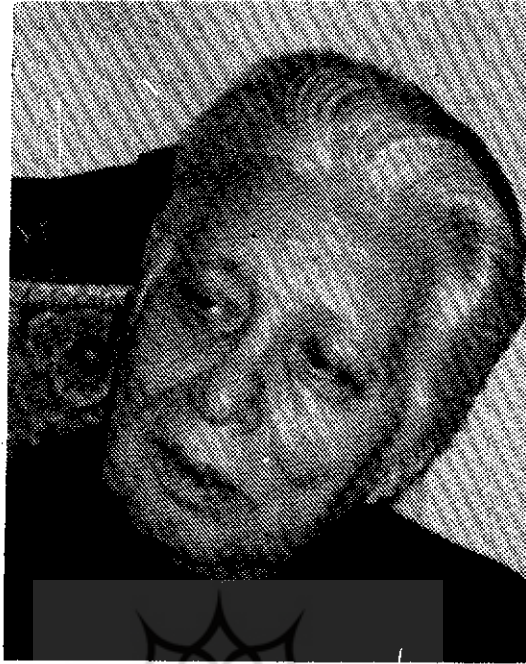
است؟... در هر حال، هوگو از دشمنی با ناپولئون منصرف نشد و اشعاری را علیه او سروده و در این شعر ترجمه ما در عین رمانتیک بودنش، فرانسویان را به شورش علیه او تحریک کرده است...

با همه این‌ها، گرچه پرنس بناپارت با یک کودتا خود را امپراتور خواند. ولی از راست گویی نگذریم...

ناپولئون سوم دیکتاتوری بود که تمایلات سوسیالیستی سن سیمونی داشت، دوستدار شعر و ادب بود - شهرت پاریس در زیبایی و درخشیدن یادگار زمان اوست - به ویژه به معماری و شهرسازی علاقه نشان میداد. انتخاب ژرژبارون اوسمان به استانداری پاریس یکی از کارهای نیک اوست - همین استاندار است که خیابان‌ها و بولوارها و بناهای پاریس را این چنین زیبا ساخت. ناپولئون سوم در قیام آزادیخانه ایتالیا کمک کرد - در کنار انگلیس، ترکیه و پیه مونتته نیرو به جنگ با روس‌ها به کریمه فرستاد. نیس و ساووا را ضمیمه فرانسه ساخت. از بخت بد، مکزیک را گرفت و روابط امریکای شمالی و جنوبی را با فرانسه تیره ساخت - قصد حمله به انگلستان را داشت و به این منظور نیروی دریایی نیرومندی را در دریای مانش به وجود آورد. کوشن شین را در جنوب غربی آسیا تصرف کرد تا از نفوذ انگلستان در منطقه عقب نماند - چون عزم حمله به پروس را داشت تلگرامی به ویلهلم اول امپراتور آلمان فرستاد - بیسمارک صدراعظم آلمان با سوء نیت متن تلگرام را به گونه‌ای تغییر داد که در آن به آلمان و امپراتورش، توهین می‌شد. بنابراین، آلمان به فرانسه حمله برد و نیروهای فرانسه در محل سدان شکست خوردند و ناپولئون گرفتار و مدتی در آلمان زندانی شد. پس از رهایی از زندان به انگلستان رفت و به همسرش اوژنی دو موتنی ژو پیوست و در همان جا درگذشت.

در مقایسه میان هوگو مرد آزادیخواه و مخالف یک حکومت مطلقه، موخ یا مشکلاتی روبرو است - چونکه ناپولئون سوم با وجود یک دیکتاتوری فردی به فرانسه خدمت کرد. او دوستدار هنر بود و معماری زیبای پاریسی را که می‌شناسیم از اوست. سال‌هایی از سلطنت او مقارن است با سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در ایران. شاه قاجار در نخستین سفرش به اروپا با او دیدار داشته و مذاکراتی را هم انجام داده است.

نیکلا نامی که مترجم در سفارت فرانسه در طهران بود و نیز کنسول فرانسه در گیلان شد، افزون بر یک فرهنگ فرانسه به فارسی، همت به ترجمه رباعیات خیام به نثر هم گذاشته است. هنگامی که ناپولئون آن ترجمه را خواند دستور داد که در چاپخانه سلطنتی چاپ شود و در یک



♦ دکتر امیر هوشنگ کاوسی (عکس از علی دهباشی)

زمینه وسیع منتشر گردد - باید دانست که ترجمه نیکلا بعد از ترجمه فیتز جرالده به انگلیسی است.

## بیتاوه

### آزادی در نور

شعبه شکاره علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله جامع علوم انسانی

شبانگهی که در ساحل به روی شن غنودم،  
به هنگامی که بادی سرد از رؤیا ربودم،  
گشودم چشم، دیدم در فضای بی کران، ژرفای کیهان،  
ستاره صبح را چشمک زنان، زیبا، درخشان.  
که، ناگه، تند باد روی امواج،  
فرو بنشت و طوفان شد به تاراج.  
ستاره آبر را می داد رنگی پرنیانی.  
به دریا، موج بر صخره نمی کوبید ضرب ناگهانی.  
در آن لحظه که ظلمت می کشاند دامن زد دریا،  
ورای دانه مروارید می دیدم شیخ از روشنایی را.

سیاهی بی‌هده حاکم به دریا لحظه‌ای چند،  
 سپیدی پگاهی جانشین می‌شد چو لبخند.  
 به کشتی یک دکل با نور می‌کرد خود نمایی،  
 سفینه در سیاهی، بادبان در روشنایی.

در اوقیانوس، مرغانی سپید و سرخ بال و پر،  
 چو مرغی زآسمان، با بال‌هایی زآتش و از زر،  
 ستاده، در تماشای ستاره گشته حیران،  
 چنان گویی که گم گردیده زآنان بال پران.

زمان و هم زمین را در گرفته آن چنان شوری،  
 دل دریا به شادی، از دمیدن این چنین نوری.

تو گویی بی‌بیان عشقی شده پاشیده بر هامون و بر دریا،  
 چنان کین سبزه‌های زیر پاباشور و با لرزش شده بز پا.  
 و مرغان چمن در آشیان، در گفت و گو، هر در،  
 گلی کز غنچه‌اش بیدار شد با اختر رخشان برابر...

که ناگه، آب اوقیانوس همچون ملتی با خون جوشانش  
 به سوی نور غلتان شد همی موج خروشان...  
 در آن فرصت که نور صبحگاهان روفت ظلمت راه،  
 شنیدم این پیام آسمان از کوکب دل‌ها:

که گر در ژرفنای جهل و ظلمت من شدم مدفون،  
 به نور خویش روشن می‌کنم بار دگر اکنون.  
 همان سنگ زرین و آتشینم، گشته‌ام پرتاب از بالا  
 به کوه (تایژت) و (سینا) زدست ایزد دانا.

چو تاریکی پدید آید نمایان می‌شوم در دم،  
 همان نورم که بر موسی و بر داتنه درخشیدم،  
 و اوقیانوس امواجش سپرده دل به من ملت،  
 به پا خیزید ای تقوی، شهامت، با دل و جرأت!  
 تو ای اندیشمند بر پا، به برج دیدبانی رو...  
 گشوده پلک، با چشم درخشانت به سوی زندگانی شو،  
 به کشتِ بذر آزادی، زمین بگشا دهان، باری:

به پای خفتگان، دارم زبلی چون سایه‌ام یاری:

که می‌راند به سوی پیش گام استوارم را،

همان حوری آزادی وز توارش هیولاها.

این قطعه در سپتامبر ۱۸۵۳، به هنگام خود تبعیدی ویکتور هوگو در جزیره جرسی متعلق به انگلستان توسط او سروده شده و در مجموعه اشعار «مکافات‌ها» آمده است.

— دانه مروارید — تشبیهی است از مه صبحگاهی.

— کوکب دل‌ها — منظور سیاره زهره (ناهمید) است که نمادی است برای عشاق.

— کوه تاثیرت در پلپونز (یونان) قرار دارد.



شؤبشكاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پتال بلخ علوم انسانی

منتشر شد:

## بهشت خاکستری (چاپ چهارم)

(رمان)

نوشته: دکتر سید عطاالله مهاجرانی

انتشارات قصیده سرا — تهران — صندوق پستی ۶۲۵۴ — ۱۵۸۷۵